

نقش اعتمادسازی در افزایش مشارکت عمومی از دیدگاه امام خمینی (ره)

سیدعلیرضا حسینی بهشتی^{۱*}، حسین هادوی^۲

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس

(تاریخ دریافت: ۸۴/۸/۱۰، تاریخ تصویب: ۸۵/۲/۲۶)

چکیده

در این مقاله سعی شده است تا ایده اساسی امام خمینی در رابطه با لزوم ارتقای سطح اعتماد اجتماعی و مشارکت جویی، به مثابه رویکردی در سیاست‌ورزی در ایران مورد تأمل قرار گیرد. از دید ایشان در صورت گسترش مشارکت آگاهانه و توأم با اعتماد به نفس مردم، حقوق و تعهدات برابر و متقابل بین آحاد مردم و دستگاه حکومتی برقرار شده و روابط قدرت از شکل عمومی و یکسویه (از بالا به پایین) تبدیل به همکاری متقابل جامعه و نهاد سیاسی می‌گردد. به تبع این وضعیت شهروندان در قالب افراد برابر، با یکدیگر مرتبط می‌شوند. امام خمینی به نقد نظراتی می‌پردازد که توده را خیره سر و معجب دانسته و اعتقادی به سپردن کارها به بخش‌ها و انجمن‌های مردمی و غیردولتی ندارند. اما صرفاً به نظریه‌پردازی اکتفا نکرده و به عنوان رهبر سیاسی درگیر در امور، راهبردهای عملی ارائه داده و در تحقق آن‌ها می‌کوشد. بدیهی است که ترسیم خطوط چنین جامعه‌ای با ویژگی مشارکت جویی به معنای نفی نهاد سیاسی، که یکی از نهادهای مهم در هر جامعه جهت نیل به اهداف سیاسی می‌باشد، نیست، بلکه توجه به این امر است که چنانچه کنش‌های سیاسی و اجتماعی معطوف به شبکه‌هایی با میزان «خودبودگی» بالا باشد، که در بین آن‌ها اعتماد به توانمندی خود و دیگران وجود دارد، جامعه مدنی آسان‌تر به فرصت‌های متصور نایل می‌گردد، و حکومت نیز مسئولیت خود را در زمینه‌سازی برای شکل‌گیری این خواست انجام می‌دهد.

واژگان کلیدی: اعتماد اجتماعی، خود باوری، مشارکت جویی، سیاست‌ورزی، تربیت عمومی، سرمایه اجتماعی.

مقدمه

جامعه مدنی شرط اصلی کارآمدی یک حکومت مردم‌سالار است. زندگی در جامعه مدنی توأم با رشد خصایص مساوات‌طلبی، درستکاری سیاسی، اعتماد دو سویه و اطاعت از قانون می‌باشد. از نگاه امام مردم ذاتاً آمادگی پذیرش خصایص ممتاز را دارند و با تربیت سیاسی^۱ مردم مشارکت بیشتری در مسایل حکومتی پیدا می‌کنند. مشارکت می‌تواند در قالب انجمن‌ها، صنوف، سازمان‌ها یا شبکه‌های محلی (حتی شکل کهن آن مانند عشایر) به صورت چشمگیری رشد یابد.

تربیت سیاسی مستلزم ادوار طولانی است و به یکباره حاصل نمی‌گردد. چنانچه تربیت سیاسی در اشکال مختلف و در گذر زمان تحقق یابد، می‌تواند تبدیل به یک گفتمان غالب گردد. تئوری امام در این رابطه منبعث از سنت فکری دیرینه‌ای است که در فرایند آن تلاش‌های عالمانه به منظور آمادگی مردم برای تجربه اندوزی در امر سیاست صورت گرفته است. این ایده در برابر ایده رقیب که قایل به عدم صلاحیت مردم در امر خطیر سیاست هستند به معارضه برمی‌خیزد. و در صدد است تا در پرتو ایده تفویض کارها به مردم، روابط اعتمادآمیز را اشاعه دهد و پتانسیل فعالیت اجتماعی را مضاعف سازد.

از نظر نگارندگان مقاله، فلسفه‌ورزی سیاسی امام برخاسته از انگاره‌ای وجود شناختی است که علاوه بر بهره‌جویی از سنت فکری اسلامی، می‌تواند دارای افق‌های مشترکی با دیدگاه‌های مدرن در فلسفه سیاسی باشد. به این منظور اشاراتی به دیدگاه‌های متناظر شده است.

چارچوب نظری

۱. سرمایه اجتماعی

یکی از متغیرهای اساسی در ادبیات سیاسی اجتماعی معاصر که توجه ویژه‌ای از سوی صاحب‌نظران بدان مبذول شده، سرمایه اجتماعی است. این مفهوم در حقیقت نقطه کانونی هر گونه بحث توسعه اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود و در این باره محققان زیادی مانند

1. Paedia

جیمز کلین^۱، رابرت پوتنام^۲، مانسراولسون^۳ و داگلاس نورث^۴ به صورت گسترده و در حوزه‌های به هم تنیده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و روابط بین‌الملل به اثرات مثبت و منفی آن توجه نموده‌اند. از چپستی آن پرسیده‌اند، و نحوه اثرگذاری آن بر سیاست‌گذاری‌های عمومی را تحلیل کرده‌اند.

به لحاظ مفهومی سرمایه اجتماعی برخلاف سرمایه مادی که مشتمل بر عناصر کمی است، ناظر به ارزش کیفی برای کار می‌باشد که کمتر از ارزش کمی نیست (گروترت، ۲۰۰۲: ۱). این مفهوم مجموعه متنوعی از وجوه ساختاری جامعه که از طریق یک فرایند تاریخی طولانی ایجاد می‌شود، و کنش‌های بازیگران درون ساختار را شامل می‌شود و بیش از هر چیز به روابط میان گروه‌ها توجه می‌کند^۵ (همان: ۲). ناگفته نماند که این سطح از تحلیل نه تنها نافی اهمیت هنجارها و ارزش‌های سازمان‌های کوچکتر اجتماعی مانند خانواده و یا سطح کلان ساختارهای رسمی مانند سیستم قضایی، رژیم سیاسی حاکم و نهادهای قانون‌گزار نمی‌باشد، بلکه چنانچه سطوح مختلف بحث در کنار یکدیگر ملاحظه شوند در حداکثرسازی سرمایه اجتماعی بسیار مؤثر است.

سرمایه اجتماعی از دو منظر عمده مورد توجه قرار می‌گیرد. (۱) جنبه ساختاری و (۲) جنبه معرفتی. بعد ساختاری سرمایه متشکل از سازه‌های عینی و ملموس است که در گذر زمان از طریق نقش‌های نهادینه شده افراد و شبکه‌های اجتماعی متنوع قوام یافته و در مقابل تغییرات سریع مقاومت می‌کنند. به نحوی که ایجاد تحول در آن‌ها مستلزم ساز و کارهای بسیار و گذشت زمان طولانی است.

جنبه معرفتی سرمایه معطوف به شاخص‌های ذهنی همچون ارزش‌ها، هنجارها و باورهای مشترک افراد یک جامعه است. توجه به این جنبه و بالا بردن اعتماد عمومی و شکل‌دهی به هنجارهایی که تسهیل‌کننده همکاری و همیاری افراد در نیل به اهداف مشترک می‌باشد، تضمین‌کننده مشارکت و همبستگی مردم و ثبات سیاسی است.

1. James Coleman
2. Robert Putnam
3. Mancur Olson
4. Douglass North
5. Ibid, p.2

سرمایه اجتماعی لزوم توجه به این واقعیت را خاطر نشان می‌سازد که فضیلت مدنی در جامعه آن‌گاه قدرتمندتر خواهد بود که بر شبکه معناداری از روابط اجتماعی مبتنی بر اعتماد استوار گردد. این معنا آلترناتیوی خواهد بود در برابر جامعه‌ای متشکل از جمع کثیری از اندیشمندانی که به صورت منفرد به سر می‌برند و مغرورانه انرژی‌های سرشار توده‌ها را نادیده گرفته یا خنثی می‌سازند.

۲. اهمیت سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی این امکان را برای شهروندان فراهم می‌سازد تا مسایل جمعی را ساده‌تر حل کنند. و با احساس مسئولیت متقابل وظایف خود را انجام داده و از مسئولیت اجتماعی شانه خالی نکنند. یکی از راه‌های مهم احساس مسئولیت عمومی به کارگیری مکانیسم پر قدرتی است که افراد مقبولیت آن‌ها را پذیرفته و خود را ملزم به رعایت هنجارهای آن بدانند.

دیگر این که سرمایه اجتماعی موجب فراگیری هر چه بیشتر اعتماد متقابل مردم به یکدیگر می‌شود. به گونه‌ای که هم دیگران را قابل اعتماد می‌دانند و هم این حس را نسبت به خود دارند و از نگاه دیگران خود را می‌نگرند.

از آن جایی که افراد به مثابه کنشگرانی هستند که مدام با هم‌شهریان خود در ارتباط هستند، انجام فعالیت‌های روزمره با شوق بیشتر و هزینه کمتر صورت می‌پذیرد. سرمایه اجتماعی با گسترش آگاهی مردم از راه‌هایی که سرنوشت‌شان به آن‌ها وابسته است، بهره عمیق‌تری از زندگی می‌برند. در واقع پویایی روابط و اعتماد پدید آمده، عناصر شخصیتی ویژه‌ای را که برای آرامش جامعه مناسب هستند در خود توسعه می‌دهند. در این حالت اعضا بیشتر مدارا و کمتر بدگمانی و عیب‌جویی می‌کنند و با افراد محنت دیده مهربان‌تر هستند.

- اعتماد سازی از طریق تربیت

از نظر بعضی دانشمندان، تربیت کاری فردی نیست بلکه بر حسب ماهیتش وظیفه جامعه است. به نحوی که سیرت جامعه در یکایک اعضایش نقش می‌بندد و عمل آدمی از جامعه سرچشمه می‌گیرد. نفوذ تعیین‌کننده جامعه در اعضایش، بیش از همه زاده این واقعیت است که جامعه می‌کوشد افرادی را که دائم در آن پدید می‌آیند از طریق تربیت مطابق خواست و شیوه فکری خود شکل دهد. ساختمان هر جامعه بر قواعد و قوانین نوشته و نانوشته جاری در آن

جامعه استوار است. و این قواعد و قوانین هم آن را یکپارچه نگه می‌دارد و هم اعضایش را به هم پیوند می‌دهد. از این رو تربیت، فیضان بی‌واسطه آگاهی یک جامعه انسانی بر معیاری خاص است. تربیت با فرایند رشد و زندگی جامعه و تحول روحی و معنوی آن همچنان پیش می‌رود. یگر دانشمند آلمانی یکی از جامع‌ترین کتاب‌ها را در این باره نوشته است. به عقیده او هدف از تربیت سیاسی از یونان باستان تاکنون آماده ساختن گروهی از مردم برای خدمت به دولت شهر بوده است. از نیاز عمیق دولت به مردمان تربیت یافته، اندیشه‌ای تربیتی پدید آمد که به نیروی دانش به عنوان قدرت جدید روحی واقف گردید و آن را برای شکل بخشی به سیرت انسانی مورد استفاده قرار داد. به هر حال بخشیدن نقش فعال به شهروندان در حکومت شرط وقوف بر مسایلی بود که اعتبار ابدی دارند (یگر، ۱۳۷۶: ۲۱۰).

۳. سنت تربیت و اعتماد سازی در ایران و اسلام

چنانچه پیامبر را بنیانگذار حکومت در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره بشمار آوریم، بزرگترین مشکل آن حضرت نظم بخشیدن سیاسی به جامعه‌ای با مناسبات قبیله‌ای بود. جامعه‌ای که به دلیل وابستگی قبیله‌ای هنوز به میزانی رشد نکرده بود تا بتواند از وضعیت طبیعی پر از نزاع و کشمکش خارج شود و به سوی وحدت مدنی روی آورد.^۱ از آن جا که از دید اسلام استعداد نیل به آگاهی و آزادی در همه افراد وجود دارد، در این دوران از ناحیه رهبری فکری و سیاسی جامعه تمهیداتی صورت می‌گیرد تا مردم بتدریج از عادات غلط و بنده‌وار دور شوند و با به کار انداختن عقل و عواطف انسانی برتر، خود را هم‌تراز فرامین بیرونی بالا کشند و انگیزه‌های اثبات زندگی اجتماعی را در خود پرورش دهند. این عمل از سوی رهبران فکری در قالب نصایح، دعاها و خطبه‌های آگاهی بخش در جهت حذف تدریجی خواهش‌ها و تمایلات طبیعی در گروه‌های پراکنده نمود یافته است. از این رهگذر شکل‌گیری مرکزیت مذهبی برای غلبه بر پراکندگی اجتماعی و مذهبی پدید آمد و «ایجاد وحدت و یگانگی نهایتاً موجب خدمت به بارگاه قدس شد» (هال، ۱۹۸۹: ۱۹).

۱. مسعودی در مروج الذهب آورده که تنها قبیله قریش ۲۵ تیره بوده‌اند (جلد ۱: ص ۶۲۶)

۴. تکوین دستگاه فقه و حقوق و نقش آن بر تربیت سیاسی

علم فقه مانند هر موجود زنده‌ای که در خلاء زاده نمی‌شود و خاستگاه معرفتی خاص دارد، مبتنی بر عرف، عادات حقوقی و مسایل اجتماعی رایج روزگار رشد نمود. دانشمندان و فقها در علاج مشکلات فردی، قومی و اجتماعی پاسخ‌های مستدل ارایه می‌دادند و مردم درگیر و شاغل در امور روزمره می‌آموختند که کلیه فعالیت‌های خانوادگی، معاملات، عبادات، بهداشت، کار و اشتغال، مصالحه و مخاصمه، تعلیم و تربیت و نظایر آن باید از صافی عقل و تدبیر نخبگان مورد وثوق و اجماع آن‌ها بگذرد. این امر در برگیرنده ادوار گوناگون تاریخی بود که حضور فقهای شیعه در مسایل اجتماعی و سیاسی را دچار قبض و بسط می‌کرد. در عصر صفوی و تشکیل حکومت شیعی، روحانیت در کنار پایگاه سلطنت از اصلی‌ترین ارکان تصمیم‌گیری سیاست بشمار آمد (میراحمدی، ۱۳۶۳: ۲۶).

این روند تا دوره قاجار ادامه داشت و تجارب حاصله از مشارکت فقها در کاهش قدرت و اتوریته بی‌رقیب پادشاهان که ناشی از عواملی مانند آشنایی ایرانیان با ملل دیگر، ارتقای سطح تحصیلات در جامعه، جنگ ایران و روس و نیاز شدید دولت به کمک‌های همه‌جانبه مردمی، گسترش بازرگانی خارجی و پدید آمدن اقشاری مانند تجاری و روشنفکران، بود، روحانیت مستظهر به حمایت توده را اولی‌ترین رکن در ولایت سیاسی قرار داد و از ناحیه آن‌ها حکومت به پادشاه تفویض می‌گردد.

در عصر انقلاب اسلامی، امام خمینی بر اساس دیدگاه خاص خود در سیاست، قدرت رهبری سیاسی را در خدمت بها دادن به پیشوایی مردم و رفع موانع عمده داخلی و خارجی تحقیق مردم‌سالاری مبذول داشت. به عقیده او همان‌طور که هواهای نفسانی در افراد عامل باز دارنده از رشد و تعالی است و باید به کمک خویشستن داری، زهد و عرفان، نفس سرکش را افسار زد؛ مسیر توسعه و پیشرفت جوامع نیز دستخوش بحران می‌شود. بحران‌هایی که از سوی عواملی سرکوبگر حقیقت ایجاد می‌گردد و لازم است که آن‌ها را با درایت و دوراندیشی از صحنه خارج ساخت.

به نظر ایشان یکی از مهمترین راهها در رسیدن به این مقصود پرورش حس خود بودگی برتر در وجود مردم و سپردن امور به آنها به منظور بالابردن تجارب اجتماعی‌شان می‌باشد. حادثه‌ای که می‌تواند موجب کشف ذخایر ارزنده انسانی و پاس داشت از سرمایه‌های اجتماعی و ملی گردد.

۵. لزوم سیاست‌ورزی

امام به عنوان اندیشمندی که در حوزه فلسفه وجودی تأملات بسیار نموده، دور شدن معرفت دینی به خصوص در حوزه‌های اسلامی از زندگی واقعی و زیست جهان را از جمله آفت‌های مهم تلقی نموده، و در تبارشناسی اندیشه دینی، جدایی دین و سیاست را مایه ضعف و تباهی به حساب می‌آورد. چنان که او می‌نویسد، «در اذهان بسیاری ... از مقدسین این است که اسلام به سیاست چه کار دارد» (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۲۱: ۲۳۹).

از نظر امام بحث دینی منعزل از واقعیات زندگی قابل تصور نیست. و کشاندن دین به سمت معانی غیبی و صرفاً عرفانی که هیچ‌گونه تماسی با زندگی اجتماعی نداشته باشد عامل غریب شدن دین می‌گردد. ایشان در جلد دوم کتاب البیع متذکر می‌شود که احکام و عبادات دینی ناظر به قوانین اقتصادی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی است. فلسفه‌ورزی سیاسی امام معطوف به این بود که انسان را آغازگر کنش اجتماعی بدانند. نه موجودی که از سرنازک اندیشی‌های گیج‌کننده دائماً سر در گریبان مشکلات مصنوعی داشته باشد. امام معتقد است انسان موجودی عدالت‌خواه، صاحب اخلاق کریمه و معارف الهیه می‌باشد. موجودی که از ناحیه تصمیم‌های آزاد و مسؤولانه خود به گونه‌ای اصیل به خودشناسی و خودسازی نایل می‌آید (همان: ۲۳۸). خود در مقام فاعل فعل و کنشگر و در مقام موجودی که ابعاد گوناگون دارد. یکی از ابعاد سیاست‌ورزی است، که از نظر امام بین پیامبران و انسان‌ها مشترک می‌باشد. سیاست‌ورزی که هدایت همه ملت و انسان‌ها را سرلوحه خود قرار می‌دهد. در این کوشش همه در گیرند و آریستوکراسی در رهبری محلی از اعراب ندارد. از آن جا که این طرز نگرش در

طول تاریخ بین قاطبه علمای دینی و به تبع آن در بین آحاد مردم رایج نبوده، بخش بزرگی از پتانسیل اجتماعی در جهت پیش برد امور به کار نیفتاده و بیکار مانده است.

۶. چشم امید به مردم و امید بخشی به آن‌ها

آنچه در اندیشه امام بارز بود و وجه امتیازش از هم عصران می‌گردد، پا فشاری ایشان بر این است که همه انسان‌ها ذاتاً شایستگی طی مراحل رشد را دارند و تبعیضی در این مورد متصور نیست. از نظر او عشق به کمال مطلق در فطرت تمام بشر وجود دارد و «هیچ طایفه‌ای از طایفه دیگر، در اصل این فطرت ممتاز نیستند. گرچه در مدارج و مراتب فرق داشته باشند» (امام خمینی، طلب و اراده: ۱۵۳). در مراتب سلوک به مدارج برتر که بر گرفته از نظریه اسفار ملاصدرا می‌باشد، یکی از وظایف اصلی ره یافتگان و به معراج رسیدگان، تلاش در پشتیبانی از همه در حرکت عمومی، و رهسپار نمودن آن‌ها به سوی مقصد نهایی می‌باشد. در این مرحله «هیولای عالم امکان در دست ولی خدا و در قبضه قدرت او [قرار می‌گیرد]... که به هر نحو بخواهد زیر و رویش می‌کند» (امام خمینی، مصباح‌الهدایه الی الخلافة و الولاية: ۱۱۳).

در بادی امر به نظر می‌رسد امام می‌خواهد قدرت فوق بشری یک نفر را توضیح دهد که به یمن اتحاد وجودی با ذات باری، صاحب قدرت خدایی شده و کن فیکون می‌کند. بر این مبنا ولی خدا، عقل کل بوده و چونان پزشکی به معاینه بیماران می‌پردازد.

همان‌گونه که پزشک حالت میانه غذاها و داروها را نمایان می‌سازد، پادشاه و سیاستمدار نیز حالت میانه کنش‌ها و خوی‌ها را نمایان خواهد ساخت (فارابی، ۱۳۸۲: ۲۶). همان‌طور که افلاطون نیز در جمهوری نقش مردم عادی را متناظر با شهوت در بدن می‌شمرد و چنانچه فیلسوف هوس‌های غیرعقلانی مردم را مهار نکند، جامعه روی آسایش را نخواهد دید.

نگاه امام نسبت به مردم منفی نیست و از تمثیل شهوت در بدن استفاده نمی‌کند. تا ضرورت فرماندهی یک نفر با قدرت قاهر برای کنترل آن‌ها توجیه شود. به نظر ایشان قدرت «ولی» مستظهر به توده مردم است. در یک پروسه مستمر انسان‌های عادی تشویق می‌شوند تا بر طبق فطرت خود فضیلت را عملی سازند، و تربیت اخلاقی و آموزش عمومی آن‌ها را آماده پذیرش مسؤولیت‌های سیاسی نماید. نکته مهم این که مردم در چشم امام، در عداد افراد معجب

و خیره سر قرار ندارند. او مانند عده‌ای نیست که به افتضای سنت می‌گویند مردم به خاطر گناهان‌شان از خدا فاصله گرفته و دچار کوردلی و لجاج گشته‌اند. تا جایی که در درون آن‌ها علم به خدا سرکوفته یا تباه شده و به منظور نیل به رستگاری فقط باید از ما تبعیت کنند. امام معتقد است مردم حقیقت را سرکوب نمی‌کنند. زیرا بنا به فطرت، آنچه از ناحیه خدا می‌توان شناخت بر ایشان آشکار است. این زهد فروشانند که اراده معطوف به قدرت دارند و عجب آن‌ها موجب گمراهی‌شان شده و طبعاً قادر نیستند علی‌رغم ادعایشان «عقل عامیانه بشری» را ارتقا بخشند و به حد «عقل سلیم و راهگشا» بکشانند (امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۹۷ و ایفتا صص ۷۲، ۷۰).

امام به روشنی ابراز می‌دارد که با کار و کوشش آگاهانه و امید بخشش در کنار مردم باید وارد مجاهد با قصد خالص شد، تا تطهیر و تهذیب عمومی صورت پذیرد (همان). عاملی که نقش مهمی در بعد معرفت‌شناسی زندگی انسان‌ها دارد. شاید به همین دلیل است که در اندیشه ایشان سؤال از این که «اگر مردم در برابر اسلام یا نظام ایستادند چه می‌کنید؟» موضوعیت ندارد، و در پاسخ به خبرنگارانی مانند اورابانافالاجی به کلماتی چند بسنده می‌کند و فقط می‌گوید: مردم این کار را نمی‌کنند. آن‌ها در برابر نظام و اسلام نمی‌ایستند (امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰: ۹۹). اما در همان حال امکان مخالفت با مجریان و دست‌اندرکاران حکومت را منتفی نمی‌داند و معتقد است که چه بسا مسئولین وظایف‌شان را خوب انجام ندهند و مردم آن‌ها را کنار زنند.

پرز زاگورین (۱۹۸۲: ۱۱) یکی از صاحب‌نظران جنبش‌های اجتماعی می‌نویسد: «انقلاب کوششی است از سوی گروه‌های فرمانبردار که خارج از حکومتند و با اعمال خشونت سعی دارند، (۱) حکومت یا سیاست آن را دگرگون کنند، (۲) نظام سیاسی را تغییر دهند و (۳) جامعه را متحول سازند. به طور کلی هدف مشخص همه انقلاب‌ها این است که با خیزش در برابر حکومت قبلی، نظام نوینی را جایگزین کنند که در آن جای بیشتری به انقلابیون که سمبل‌های حرکتی مردمی‌اند و بالمال به خود مردم داده شود. حال چنانچه در یک تئوری سیاسی، قرار باشد که به تعبیر حضرت امیر (ع) لتغریبلن غریله، صورت گیرد و جابجایی نقش‌های اجتماعی به وجود آید، به گونه‌ای که پایین دستی‌ها و یقه چرکین‌ها بالا روند و دانه درشت‌ها پایین آیند

و در یک پروسه زمانی به تدریج مردم عهده‌دار امور شوند و در ساختاری گسترده و منظم نظام دموکراتیک را شکل دهند، آیا باز تصور اعتراض خشونت آمیز و یا طرح براندازی می‌رود؟

رجایی در رساله‌ای آورده که در ایدئولوژی [امام] خمینی دیدگاه‌های سیاسی بر خوش‌بینی نسبت به مردم، عقل‌گرایی در پیش برد ایده‌های خود و امید به تحول انسان کاملاً به چشم می‌خورد و این یکی از تفاوت‌های بارز این مرجع دینی و سیاسی با معاصرانش می‌باشد (رجایی، ۱۹۸۳: ۵۳). بی‌مناسبت نیست که در این جا به نمونه‌ای از گفت‌گوهای امام بعد از تبعید آن حضرت به نجف با یکی از مراجع بزرگ که پس از ارتحال آیت‌الله بروجردی محوریت داشتند اشاره نمائیم. امام از ایشان می‌خواهند که در رابطه با قضایای رخ داده در ایران موضع‌گیری صریح داشته باشند، آیت‌الله بروجردی پاسخ می‌دهند: «اقدام حاد کنیم مردم از ما تبعیت نمی‌کنند، مردم دروغ می‌گویند. آن‌ها پی‌شهوآت‌اند.

امام: چطور مردم دروغ می‌گویند؟ این مردم که جان دادند زجر دیدند ... چطور مردم که سینه جلو گلوله دادند دروغ می‌گویند؟

آیت‌الله: تبعیت نمی‌کنند، مردم مرید شهوت و اغراض مادی هستند.

امام: ... مردم جوانمردی و صداقت خود را نشان دادند...» (روحانی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۵۲).

در آن زمان روحیه ناامیدی نسبت به مردم و کنش‌های آن‌ها در بین بسیاری از روحانیون طراز اول قم، مشهد و نجف وجود داشت. به گفته آیت‌الله زنجانی «حتی کسانی مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی با آن همه قدرت که از ناحیه مرجعیت مطلق در جهان تشیع داشت، دچار این یأس و ناامیدی بودند و نمی‌توانستند به مردم اطمینان کنند». تا آن حد که در پاسخ افرادی که از مظالم دولت سخن به میان آوردند، فرمودند: «دستگاه طاغوت ... فکر می‌کنند مردم از من اطاعت کرده، حکم مرا اجرا می‌کنند. به این دلیل دستگاه از من حساب می‌برد و از من رعبی در دل دارند، نمی‌خواهم آنان بفهمند که مردم با من نیستند» (ستوده، ۱۳۸۰: ۱۸۷).

مشی امام در رابطه با عمل سیاسی مبتنی بر توهم و تقویت آن حتی در جبهه حریف نبود. ایشان سیاست را در کنار اخلاق تبیین می‌کرد و مواضعش از شفافیت نظری و عملی برخوردار بود (مراد از اخلاق در این جا منبعث از عمل و واقعیت زندگی است که هگل با اصطلاح *sittlichkeit* از آن سخن می‌گوید) (تیلور، ۱۳۷۹: ۱۵۸).

اگر برداشت‌های فوق نسبت به مردم را در چارچوب فکری امام تفسیر کنیم، این‌گونه می‌شود که: (۱) چنانچه شناخت مرجعیت علی‌الاطلاق زمان از عدم پشتیبانی مردم درست باشد و بپنداریم مردم یک حکم واحد سیاسی از طرف رهبر دینی را که دفعتاً صادر شده، دنبال نخواهند کرد، ناشی از این است که مردم به مرزی از پختگی فکری و تجربه سیاسی رسیده‌اند که در پروسه فعالیت سیاسی از جریانی تبعیت کنند که کلیت امر سیاسی را در پیوند عناصر با هم ببینند. جریانی فکری که سیاست داخلی، خارجی، مسایل اقتصادی، فرهنگی، ارتش ... را در برگیرد. و چنانچه از زبان مرجعی دینی که دأب فعالیت سیاسی ندارد، چیزی دفعتاً و منتزع از مسایل واقعی صادر شود طبعاً پیروی از آن چندان وافی به مقصود نیست. (۲) اگر امر فوق در میان نباشد و مانند کسانی که جایگاه مردم را پایین‌تر از آن بینگارند که شایستگی دخالت در امر سیاست را داشته باشند، اشتباهی است که در ارزیابی فلسفی آن‌ها از ماهیت مردم صورت گرفته است، و می‌تواند ناشی از «ارتباطات تحریف شده نظام‌مند» باشد، که هابرماس در نظریه انتقادی خود از نظام‌های بورژوازی مطرح می‌کند و در این جا نیز صادق است. یعنی کلام و گفتار بعضی از بزرگان به وضعیت کلامی ایده آل در میان مشارکت‌کنندگان نرسیده و پتانسیل آزادی که بخش مهمی از آن در ماهیت فکر و زبان نهفته است نمی‌تواند خود را ارائه دهد. زبانی که در بعد سیاسی دچار لکنت شده و قادر به برقراری مفاهیم نمی‌باشد و نیازمند الگوی جانشین^۲ می‌باشد (نوذری، ۱۳۸۱: ۱۱۱-۱۲۰).

از نقطه نظر فلسفی، امام انسان را به جهت قابلیت‌ها و استعدادهایش فوق‌ملائکه و بلکه فوق موجودات عالم می‌داند، و متذکر می‌شود که «ما بالفعل انسان نیستیم. چون تعیین نداریم و در جوهر خودمان متحرک هستیم ... یگانه بذر عالم غیبیم که در همین عالم سیر می‌نمائیم. منتها اگر این بذر در طریق و مجرای مخصوص قرار گیرد و مانع، قاسر و اشراری جلوی او را نگیرد و بدون مانع به سیر طبیعی در این مجرا سیر کند، به عالم غیب می‌رسد و ممکن است در این عالم، مجرای او طوری باشد که متوقف نشود تا به آخرین نقطه مرز امکان و وجوب برسد و آن دار و منزلی در جوار واجب مطلق است» (امام خمینی، تقریرات فلسفه اسفار: ۴۷).

1. Systematic distorted communication
2. Alternative paradigm

- تعلیم و تربیت و توسعه طبیعت

از نظر امام اعتماد به مردم و آماده نمودن آنها برای پذیرش مسؤولیت‌های سیاسی مستلزم تعلیم و تربیت می‌باشد. چیزی که تلاش پیامبران متوجه آن بوده است. امام معتقدند که پیامبر اکرم «می‌خواستند انسان‌ها را به کمال لایق به انسانیت برسانند ... ما هم به تبع نبی اکرم (ص) قیام کردیم برای این که ملت محروم را به کمال لایق خویش برسانیم. ما می‌خواهیم شما آقا باشید ... ما می‌گوئیم شما باید خودتان کشور خودتان را اداره بکنید» (امام خمینی، صحیفه نور: ۲۷۰-۲۷۱، ج ۴).

اهمیت این معنا برای امام آنچنان زیاد است که در سخنانش چندین بار به حکایت زیر اشاره می‌کند. «یکی از آقایان می‌گفت دیدم یک زنی چیزی در آن تظاهرات ... یک کاسه‌ای دستش است، پول در آن است. گفتم لابد مثلاً فقیر است. تا رسیدم به او دیدم می‌گوید که امروز تعطیل است و این‌هایی که دارند می‌روند ممکن است بعضی‌شان بخواهند تلفن کنند. پول هم که حالا نمی‌توانند پیدا کنند، من این‌ها را گذاشته‌ام برای تلفن. این یک امر کوچکی است ولی خیلی بزرگ است. یک تحولی است که عظمتش خیلی زیاد است» (همان: ۴۰، ج ۷). تحول روحی که در فرایند عمل اجتماعی و کار اجتماعی حاصل می‌شود.

در نظر امام تکامل انسان و تربیت روانی او می‌تواند منشا بسیاری از سازندگی‌ها باشد. ذهن انسان مهذب جهان طبیعی را تغییر می‌دهد و تمدن‌ساز است و مهم‌تر از همه به مرز خود آگاهی می‌رسد. در این مرحله انسان دگرگونی‌هایی را در طبیعت پدید می‌آورد و مظهری از خلاقیت الهی در طبیعت می‌شود. نفس تزکیه شده انسان که به خود آگاهی رسیده و روح الهی، ملتها و کانون توسعه طبیعت و همه امکانات موجود در طبیعت است. یکی از مهم‌ترین حوزه‌هایی که انسان به خود آگاهی رسیده باید در آن دخالت کند، سیاست است.

توسعه طبیعت بدون مفهوم آزادی انسان قابل حصول نیست. یعنی وقتی انسان بر دو پایه قدرت عقلانی و تنظیم اراده و خواست، آزادی خود را ظاهر ساخت می‌تواند در معنایی عینی و انضمامی به طبیعت نیز نظم و نسق و توسعه بخشد. پس توسعه طبیعت و در معنایی دیگر توسعه سیاست مُدن در گرو رهایی و آزادی انسان است. و این رهایی^۱ همان‌گونه که

1. Imancipation

نقش اعتمادسازی در افزایش مشارکت عمومی از دیدگاه امام خمینی

اندیشمندی چون هابرماس می‌گویند بر خاسته از زمینه‌های نهادمندی همچون: (۱) آموزش همگانی و بالابردن سطح دانش عمومی، (۲) مسؤلیت‌پذیری اجتماعی و توسعه حکمت علمی به گونه سازمان یافته در بین آحاد جامعه، (۳) مشارکت عمومی و گسترش حوزه عمومی^۱ در برابر حوزه سیاست و اقتصاد و به تبع آن، (۴) نقادی در حوزه سیاست از سوی جامعه توسعه یافته است. چرا که مفاهیم سیاسی نباید در نتیجه تفاوت قدرت بین گویندگان یا طرفین مشارکت‌کننده (حوزه سیاسی و حوزه مدنی) دستخوش تحریف گردد (هابرماس، ۲۰۰۱: ۱۱۴-۱۱۸).

۷. اعتماد به نفس، مبارزه، آزادی

امام به عنصر انسانی، نگاهی کاملاً خوشبینانه و مثبت دارند و یکی از ارکان توسعه و پویایی را برداشتن موانع از پیش پای ملت می‌دانند. امری که به دست خود انسان فراهم می‌شود. چنانکه به زعم ایشان «انسان منشا همه خیرات است» (امام خمینی، صحیفه نور: ۲۲۴، ج ۷). یکی از نظریه‌پردازان و در واقع بنیان‌گذاران تئوری جمهوریست یعنی ماکیاولی در این ارتباط می‌گوید: «حکومت جمهوری در شرایط نامساعد اجتماعی به خصوص مناطقی که مردم فاقد فضیلت مدنی هستند و شیوه معشیت فئودالی به آن‌ها اجازه تجربه کار سیاسی و مدنی را نداده است، محکوم به شکست است.» لذا مهم‌ترین استراتژی پیشنهادی او برای استقرار جمهوری، «آموزش مردم و بالا بردن تجربه آن‌ها از طریق دخالت و مشارکت عملی در کارهاست.» او عقیده دارد «در دولتی که توده‌های فاسد نیستند اداره امور خیلی آسان است و در جایی که تساوی وجود دارد، تشکیل پادشاهی غیر ممکن است و در جایی که وجود ندارد تشکیل جمهوری غیر ممکن است» (ماکیاولی، ۱۳۷۸: ۱۷۲).

به هر حال این واقعیت از اهمیت نظری و عملی فراوانی برخوردار است که یک دولت در عین این که به عنوان نیروی مستقلی انگاشته می‌شود، باز هم تمامی منزلت خود را به مردمی باز می‌گرداند که نماینده آن‌هاست. گاه ممکن است مردم از منزلت اخلاقی و آمادگی روانی برخوردار نباشد و نتوانند هژمونی خود را مستقر و دولت مطلوب را ایجاد کنند. لذا بر

1. Public sphere

روشنفکران است که هر روز جدی‌تر از قبل، سعی نمایند جامعه توده‌ای را به والاترین شکل درآورده و به آن‌ها وسیع‌ترین آگاهی نسبت به دولت و همچنین حس اعتماد به نفس برای به دست گیری مسئولیت را ارایه دهند. بدین وسیله توده وسیعی از مردم، که قبلاً از لحاظ سیاسی منفعل بودند، به صحنه سیاست گام می‌گذارند. توده‌ای که در ابتدا از طریق جنبش‌هایی سازمان نیافته و نابسامان وارد میدان می‌شدند و فاقد اراده سیاسی مشترک بودند (گرامشی، ۱۳۷۷: ۴۶). پس از آگاهی و ارتقای نفس و باور کردن خود، همچون فوتون‌های نوری حاوی انرژی بی‌نهایتی می‌گردند.

این که چگونه می‌شود توده را به چنین سطح برجسته‌ای ارتقا داد، راه‌های گوناگونی دارد که با توجه به موضوع به جنبه‌هایی از چگونگی پرورش روحیه خودباوری و اعتلای روانی در آحاد ملت از طرف امام خمینی اشاره می‌شود.

امام عمیقاً معتقد بودند که «اساس همه شکست‌ها و پیروزی‌ها از خود آدم شروع می‌شود» از نظر ایشان «یک ملت وقتی که یک مطلب را باور کرد که می‌تواند انجام بدهد، انجام خواهد داد.» و در خطاب به ملت ایران یادآوری می‌شدند که «این پیروزی که شما به دست آوردید، برای این که باورتان آمده بود که می‌توانید، باورتان آمده بود که آمریکا نمی‌تواند به شما تحمیل بکند. این باور اسباب این شد که آن کار بزرگ معجزه آسا را شماها انجام دارید» (امام خمینی، صحیفه نور: ۱۹۳-۱۹۵، ج ۱۴).

از آن جا که از نظر ایشان «اساس عالم بر تربیت انسان است» و هر اصلاحی از انسان شروع می‌شود، کوشیدند که مساعی خود و صاحبان اندیشه را معطوف به سازندگی و ترمیم باورداشت مردم به توانایی خود کنند. بدین جهت ابراز داشتند «من آمده‌ام که بزرگواری شما را حفظ کنم. من آمده‌ام که دشمن‌های شما را زمین بزنم» (کلمات قصار منتخبی از فرمایشات امام خمینی).

به لحاظ این که در انقلاب اسلامی تبعیت عمومی از رهبری کارزماتیک به وجه اعلائی نمودار شد و همواره خواسته‌های توده‌ها در وجود و زبان رهبری متجلی می‌گردید، امام با روحیه‌ای ممتاز در صدد روحیه بخشی به «دلالت‌های شناوری»^۱ برآمدند که در جامعه

1. Floatings signifiers

نقش اعتمادسازی در افزایش مشارکت عمومی از دیدگاه امام خمینی

مجموعه‌ای غیرقابل اندازه‌گیری از احساس و انرژی را بروز می‌دادند (فیشتر، ۱۹۸۲: ۱۰۲)؛ بنابراین گفتند: «ما امروز احتیاج به این داریم که این ملت را امیدوار کنیم و دلگرم» (امام خمینی، صحیفه نور: ۱۶، ج ۱۴) برای انجام این مهم از شبکه عظیم و سازمان یافته‌ای از روحانیون و روشنفکران متعهد به انقلاب استفاده می‌برند (اسکاچپول، ۱۹۸۲: ۲۷۵).

به این وسیله بود که توانستند به تعبیر بابی سعید از یک طرح سیاسی حاشیه‌ای، منسجم‌ترین منطق اسلام‌گرایی را که برای توده‌های انقلابی تبدیل به یک دال برتر^۱ شده بود ارایه دهند. این دال برتر عبارت از گفتمانی بود که «دیگر دال‌ها به آن رجوع می‌کردند و در سایه آن وحدت می‌یافتند». در واقع دال برتر هویت آن‌ها را تعیین می‌کردند و نقطه اقتدارنما دینی بود که انسجام مجموعه کلی را تضمین می‌کرد و ثبات می‌بخشید» (سعید، ۱۳۷۹: ۵۳). اکنون به نحو اجمال فزازهایی از انواع روحیه بخشی امام به صنوف مختلف اشاره می‌شود.

۸. جوانان

امام توجه خاصی به جوانان داشتند و از این قابلیت‌های سرشار می‌خواستند که همواره در مجاهدت با نفس بکوشند و در فعالیت‌های اجتماعی لبه تیز حمله خود را متوجه تصورات زاهدانه‌ای کنند که صرف‌نظر از وضعیت سیاسی و به دور از مبارزات مردمی، آرزومند کسب راحتی خودند. او از جوانان می‌خواست که یأس به خود راه ندهند و جرأت حضور در صحنه واقعی جامعه را داشته باشند و از مخاطرات حوادث نهراسند. ایشان در بجنبه وقایع ۱۵ خرداد و حوادثی که منجر به تبعید به نجف شد، نکته نغز و جالب توجهی طرح کردند دایر بر این که سربازان من کودکانی‌اند که اکنون در آغوش مادرانشان هستند. و به این وسیله با دور اندیشی، سر فصل نوینی را در مسیر سرمایه‌گذاری ملی، به منظور مجاهدت همگانی در آینده رقم زدند (جوانان از دیدگاه امام خمینی، ۱۳۷۸: ۹۲).

در نگرش امام که برخاسته از حکمت وجود گرایانه‌ای است که در آن تجافی راه ندارد، همه عناصر از شأن و جایگاهی مقدر و به اندازه در کنش‌های اجتماعی برخوردارند. در دید وی

1. Master signifier

کودکان «جدید العهد به ملکوت اند» و عنایت خاص به آنها و دمیدن روح تعالی و بزرگ منشی در آنها می‌تواند بخش معظمی از سرمایه جامعه را به کار اندازد.

۹. زنان

انتقاد جدی امام از نظام‌های سرمایه‌داری و جوامع اقماری آنها مربوط به بهره‌گیری از چهره زن و تنزل مقام آنها به کالاهایی قابل عرضه در مناسبات مادی بود. ایشان زنان را مریبان انسان‌ها برمی‌شمردند و اعلام می‌داشتند که «زنان در عصر ما ثابت کردند که در مجاهده هم‌دوش مردان، بلکه مقدم بر آنانند» (امام خمینی، صحیفه امام: ۳۴۲، ج ۷). ایشان از زنان می‌خواهند که در سرنوشت خودشان دخالت داشته باشند. و این جمله مشهور که «از دامن زن مرد به معراج می‌رود» گویای بزرگی منزلت آنها نزد امام است.

۱۰. کارگران، کشاورزان، عشایر ...

از دید امام مردم نمی‌توانند آزاد باشند مگر به طور مستمر مبارزه و جهاد کنند و برای به دست آوردن آزادی، زندگی خود را در فعالیت اجتماعی قرار دهند. برای ایشان اعتلای منزلت اجتماعی پابرهنگان و دخالت دادن رأی و نظر آنها در تعیین حکومت با ارزش است. به همین منظور بی‌واسطه و با کلامی همه کس فهم عمده‌ترین مسایل سیاسی و رفیع‌ترین معارف الهی را با آنها در میان می‌گذارند. مؤید این امر صدها سخنرانی است که در طول عمر شریف‌شان با صنوف مختلف جامعه داشتند. تلاش وی این بود که آحاد مردم از جهان واقعی روی بر نگردانند و به درون خود واپس ننشینند. چرا که با رواقی‌گری و انکار واقعیت جهان آزادی حاصل نخواهد شد. چیزی که هگل (پلامناتز، ۱۳۶۷: ۷۸) فیلسوف آلمانی آن را حالت «آگاهی اندوهبار» حالتی که در آن افراد با پناه بردن به اخلاق و عرفان و گوشه‌گیری در صدد نیل به یگانگی روحی خویش‌اند.

از نظر امام این نگرش نمی‌تواند رضایت‌بخش باشد و پی در پی از مردم می‌خواهند که به جهت خرسندی معنوی، خود را با طیب خاطر در معرض جهان باز قرار دهند و از رویارویی با حوادث هراس نداشته باشند. آنان که رویگردان از جهان‌اند یا نسبت به آن بی‌تفاوتند، به دنبال وصول به آرمانی مبهم و دست نیافتنی‌اند. لذا هنگام سخن گفتن از کارگران، کشاورزان و عشایر

می‌کوشند تا به نقش وجودی آن‌ها که برجسته و بالاست اشاره نمایند نه به فونکسیون منفعل و کاریزدر آن‌ها. به این جهت حیات یک ملت را مرهون کار و کارگری می‌دانند. و کشاورزان را اساس استقلال کشور قلمداد می‌کنند. به همین سیاق عشایر را که تا آن زمان طفیلی بوده و جایی در ارکان جامعه نداشتند «ذخایر انقلاب» معرفی می‌نمایند.

۱۱. تذلیل دشمن

امام بارها گوشزد می‌کردند که این ملتی که زمانی از تشریک پاسبان جا می‌خورد امروز چگونه در برابر استکبار و اذنازش ایستادگی می‌کند، و به خود ترس راه نمی‌دهد. ایشان با فراست، از مایه‌ها و انرژی‌های مستمر در جامعه کمال بهره‌برداری انقلابی را می‌بردند و موانع را در عین واقعی و جدی معرفی کردن، پیش پای مردم خرد می‌نمودند. او کوشید تا با اعتماد به توده‌ها و برانگیختن حس خود بودگی در آن‌ها، شرایط حضور آن‌ها در صحنه کنش سیاسی را فراهم کند و نهیب استکبار را به خودش باز گرداند.

در ابتدای انقلاب که بیم موج و گرداب هایل، کشتی نهضت را تهدید می‌کرد، پرستیژ استکبار جهانی را با گفتن این که «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» در هم شکست، و زمانی که زمره تحریم اقتصادی به گوش رسید، بزرگ منشانه گفتند: «روابط ما با آمریکا روابط یک مظلوم با یک ظالم است. روابط یک غارت شده با یک غارتگر است». به عقیده او تا منزوی نشویم نمی‌توانیم مستقل شویم. «ما باید سال‌های طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیابیم و روی پای خویش بایستیم» (امام خمینی، صحیفه نور: ۱۹۲، ج ۱۸).

برای امام مسأله عمده در رویارویی با آمریکا و نظام استکباری این بود که رفتار تحقیرآمیز آن‌ها با ملت ایران را پاسخ دهد. لذا در جواب رئیس جمهور آمریکا می‌گوید «ایران تا آخر شما را تحقیر خواهد کرد» (همان: ۲۱۵).

وسعت کار او پهنه‌ای وسیع‌تر از ایران را در بر می‌گرفت و در حقیقت به دنبال خودشناسی شرق بود. «شرق خودش را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا بکند».

زمانی که پیکر زخم خورد کشورهای اسلامی تهدیدات روز افزون صهیونیسم را مشاهده می‌کنند، با هشدار به تسلیحات مرگبار آن‌ها و قدرت اقتصادی و حمایت‌های بین‌المللی که از آن‌ها می‌شود، قدرت مسلمانان و خذلان دشمن را این‌گونه نمایش می‌دهند که اگر مسلمان «هر کدام یک سطل آب به اسرائیل می‌ریختند او را سیل می‌برد (خمینی، صحیفه نور: ۲۳۵، ج ۸). این مطلب زمانی مطرح می‌شد که امام به خوبی بر ترس و زیونی مسلمین و به خصوص زمامداران آن‌ها از استکبار واقف بود. با این حال سعی داشت که حس ایستادگی و نترسیدن را در آن‌ها بیدار کند. یکی دیگر از نمونه‌ها زمان وقوع جنگ تحمیلی بود. یعنی آن گاه که نیروهای عراقی با تمهیدات فراوان لجستیکی و تبلیغات زهرآگین به دنبال القای ضعف در روحیه مردم و شکست آنی کشور و انقلاب بودند، این جمله بلند نیوشای جان ایرانیان شد که «الخير في ما وقع» (امام خمینی، صحیفه نور: ۲۴۷، ج ۱۳) و مردم دریافتند که دفاع نیز بخشی از مواجهه انسان با حوادث موجود در عالم است و باید ایستادگی کرد.

نتیجه‌گیری

امام خمینی، اعتماد و خودباوری را اصلی‌ترین عامل مؤثر بر فرایند مشارکت عمومی می‌دانست. او با وقوف به این حقیقت که در تاریخ سیاسی دو سده اخیر مردم مجال چندانی جهت دخالت در کارها و به عهده گرفتن امور نداشته‌اند و موانع بازدارنده سیاسی، عقیدتی و فرهنگی همواره مشارکت را به تعویق می‌انداخته است.

از سوی دیگر باور داشت که هر جا سطح اعتماد اجتماعی بالا باشد، مشارکت و همیاری مردم در صحنه‌های مختلف جامعه بیشتر و آسیب‌های اجتماعی کمتر است و در صورت اعتلای توده به وضعیت مطلوب از نظر روحی و روانی، نه تنها از اغتشاش ذهنی بیرون می‌آیند و خود را مسؤولانه در صحنه احساس می‌کنند، بلکه در کشاکش جامعه مدنی و دولت موضع‌گیری متعهدانه‌ای از خود نشان می‌دهند. از طرفی حوزه سیاسی (دولت) نیز که تاکنون به صورتی مغشوش از وضعیت خود ناآگاه بود به سوی وضعیت آرمانی خود گام برمی‌دارد. وظیفه مهمی که امام برای اتوریتیه سیاسی و مذهبی (ولی فقیه) در نظر داشتند، بر داشتن موانع جدی بود که مشارکت عمومی را سلب می‌کرد. موانعی که نه تنها حس اعتماد جمعی را تقویت نمی‌کرد بلکه

نقش اعتمادسازی در افزایش مشارکت عمومی از دیدگاه امام خمینی

روحیه یأس و در خود فرو رفتگی را اشاعه می‌داد. خود این امر به منزله کار خطیر و ارزشمندی بود که از دیگر بدیل‌ها و مصادیقی که امر زمامداری را عهده‌دار می‌شدند ساخته نبود.

منابع

- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۸۱) تقریرات فلسفه اسفار، مجلدات ۱ تا ۳. آیت‌الله عبدالغنی اردبیلی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- امام خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، مجلدات ۷، ۸، ۱۴، ۱۸، ۲۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- امام خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، مجلدات ۷، ۱۰، ۱۳، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۲) طلب و اراده، ترجمه سیداحمد فهری، تهران: انتشارات نهضت زنان مسلمان.
- امام خمینی، روح‌الله (۱۳۶۰) مصباح الهدایه الی الخلافه و الولاية، ترجمه سیداحمد فهری، پیام آزادی.
- امام خمینی، روح‌الله، شرح چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار.
- تیلو، چارلز (۱۳۷۹) هگل و جامعه مدرن، ترجمه منوچهر حقیقتی‌راد، تهران: نشر مرکز.
- روحانی، سیدحمید (۱۳۷۶) «نهضت امام خمینی» جلد ۲، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ستوده امر، رضا (۱۳۸۰) پایه پای آفتاب، مجموعه خاطرات افراد از امام، تهران: مؤسسه نشر پنجره.
- سعید، بابی (۱۳۷۹) هراس بنیادین، ترجمه دکتر غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۸۲) فصول منتزعه، ترجمه حسن ملکشاهی، انتشارات سروش.
- گرامشی، آنتونیو (۱۳۸۳) دولت و جامعه مدنی، ترجمه عباس میلانی، تهران: انتشارات جاجرمی.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۹) گفتارها، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی.
- مسعودی، علی‌بن‌الحسین (۱۳۶۵) مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- میر احمدی، مریم (۱۳۶۳) دین و مذهب در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱) بازخوانی هابرماس، تهران: نشر چشمه.

- یگر، ورنر (۱۳۷۶) پائیدیا، ترجمه محمدحسن لطفی، جلد یکم، تهران: انتشارات خوارزمی.

- Grootaert, Christian (2002) *The Role of Social Capital in Development: An Empirical Assessment*. UK: Cambridge University Press.

- Fischer, Michael (1982) *Islam and the Revolt of the Petitbourgeoisie*, Daedalus Winter.

- Habermas, Jurgan (2001) *The Postnational Constellation, Political Essays* trans max pensky.

- Hall, John A.(1989) *The State*, Open University Press.

- Rajaei, Farhany (1983) *Islamic Values and Worldview: Khomeini on Man, the State and International Politics* (University Press of America)

- Scocpol, Theda (1982) *Rentiers State and Sih,a Islam in Iranian Revolution, Theory and Society*, London: Routledge.

- Zagorin, Perez (1982) *Rebels and Rulers*, Vol. 1, Cambridge University Press.

